

**درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری**

**14011210**

**موضوع**: استصحاب حکم مخصص /تنبیهات /استصحاب

**خلاصه مباحث گذشته:**

در بحث استصحاب حکم مخصص، محقق خوئی در تمام موارد عام را محکّم دانسته و دو مورد را از آن استثناء نمودند؛ مورد دوم استثنای ایشان مربوط به مواردی است که مدلول مطابقی دلیل دال بر حدوث الحکم عند حدوث الموضوع باشد و بقای حکم به مدلول التزامی و اجماع استفاده شود. ایشان فرمودند در فرض مذکور اگر دانستیم یک فرد در زمان حدوثش مشمول حکم نیست، در حقیقت این فرد اساساً مشمول دلیل نبوده و نسبت به بعد از زمان متیقن الخروج نیز نمی­توان به عام تمسک کرد.

آقای شهیدی در باب خمس، فرع فقهی خروج مال از مؤونه، را مصداق استثنای ذکر شده توسط محقق خوئی دانسته و برای آن استدلالاتی ذکر نمودند که در جلسات گذشته آن را مطرح نمودیم و در این جلسه به تکمیل آن خواهیم پرداخت.

# استثنای محقق خوئی از مرجعیت عام در بحث استصحاب حکم مخصص

بحث در این بود که اگر شیئی ابتداء داخل در مؤونه بوده و سپس از مؤونه خارج شده، خمس دارد یا ندارد؟

آقای شهیدی[[1]](#footnote-1) به تقریب کلام محقق خوئی \_که قائل به عدم تعلق خمس شده­اند\_ پرداخته و فرمودند هر چند محقق خوئی در تمام موارد بحث دوران بین تمسک به عام و تمسک به استصحاب حکم خاص، عموم عام را محکّم و مرجع دانسته­اند اما دو استثناء برای این مطلب بیان می­کنند که فرع فقهی مورد بحث نیز مصداق یکی از این دو استثناء می­باشد.

استثنای مورد نظر عبارت از آن است که چنانچه مدلول مطابقی دلیل عام، حدوث الحکم عند حدوث الموضوع باشد و ما بدانیم یک فرد خاص، به هنگام حدوث، مشمول حکم مورد نظر نبوده، این مطلب باعث می­شود این فرد از اساس از تحت دلیل خارج شده و در ادامه دیگر نتوان برای اثبات حکم برای آن، به عموم عام تمسک کرد؛ بنابراین مالی که در ابتدای حدوثش به دلیل این که جزء مؤونه بوده، مشمول عمومات خمس نبوده، در ادامه که از مؤونه خارج می­شود نیز مشمول عمومات خمس نخواهد بود.

آقای شهیدی در مقام بیان وجه اینکه عمومات خمس ناظر به خصوص حدوث الحکم عند حدوث الموضوع بوده و بقای حکم با دلالت التزامی و اجماع اثبات می­شود، به دو بیان اشاره نمودند.

بیان اول ابن بود که غُنم و افاده از عناوین مصدریۀ مفید حدوث هستند.

در مقام بررسی این بیان به نکاتی اشاره کردیم.

نکتۀ اول این است که استدلال آقای شهیدی برای اثبات مدعا کافی نیست چرا که بیان اول ایشان تنها حدوثی بودن موضوع را اثبات می­کند اما مدعای محقق خوئی مبتنی بر آن است که علاوه بر حدوثی بودن موضوع، اولاً حکم نیز حدوثی باشد، و ثانیاً حدوث آن به هنگام حدوث موضوع و بلافاصله باشد و استدلال آقای شهیدی این دو نکته را اثبات نمی­کند.

نکتۀ دوم آن است که آقای شهیدی تنها به آیۀ ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ...﴾[[2]](#footnote-2)و روایت «الخمس فی کل ما افاد الناس»[[3]](#footnote-3) اشاره نمودند در حالی که در باب خمس روایات بسیار زیادی وجود دارد که فرمایش آقای شهیدی بر آن منطبق نمی­شود.

بنابراین با این بیان نمی­توان اثبات کرد، فرع فقهی مورد بحث، از مصادیق استثنای ذکر شده توسط محقق خوئی می­باشد.

عمده آن است که ما معتقد بودیم جواز و عدم جواز تمسک به عام، وابسته به انحلال و عدم انحلال دلیل در مقام اثبات است. ما این مطلب را می­پذیریم که با حدوث اغتنام و افاده، یک حق مستمر تحت عنوان خمس، محقق می­شود اما عمده آن است که آیا دلیل بیانگر این حق مستمر، در مقام اثبات، انحلالی است یا انحلالی نیست؟ اگر انحلالی باشد می­توان بعد از قطعۀ متیقن الخروج، به آن تمسک کرد؛ پس هر چند طبق مبنای محقق خوئی به بررسی بحث پرداختیم اما لازم است بحث انحلال اثباتی را مطرح کنیم و این فرع فقهی را با توجه به مبانی خودمان نیز دنبال نماییم.

## بیان دوم آقای شهیدی در اثبات دلالت دلیل بر حدوث عند الحدوث

بحث عمدتاً وابسته به انحلال و عدم انحلال اثباتی دلیل است و آقای شهیدی بیان دومی دارند که اگر صحیح باشد، معنایش عدم انحلال اثباتی و عدم جواز تمسک به عام نسبت به بعد از قطعۀ متیقن الخروج می­باشد.

ایشان در مقام اثباتِ این که مفاد ادلۀ خمس، حدوث حکم به هنگام حدوث موضوع است، بیان می­کنند حکم خمس، شبیه حکم مالیات است. اگر در مورد مالیات بر ارث گفته شود «اگر شخصی مالی را به ارث ببرد و فقیر نباشد، مال موروث مالیات دارد اما اگر فقیر باشد، مالیات ندارد»، در این مثال روشن است که اگر شخصی به هنگام حدوث موضوع ارث، فقیر بود، مشمول مالیات نمی­باشد هر چند ممکن است در آینده از فقر خارج شود لذا اگر پس دو سال غنیّ شد به لحاظ عقلائی وظیفۀ پرداخت مالیاتی ارثی که در هنگام فقر برده است را ندارد چون عقلاء این حکم را در قطعات زمان انحلالی نمی­بینند یعنی این گونه نیست که اگر در یک زمان فقر حاصل بوده و وظیفۀ پرداخت مالیات وجود نداشته، در زمانی که فقر زائل شد وظیفۀ پرداخت مالیات بر ارث به عهدۀ او بیاید.

ایشان در تکمیل استدلال به یک نقض و ابرام اشاره می­کنند مبنی بر این که ممکن است در نقض به استدلال مذکور گفته شود اگر بگویند «بر اشخاص لازم است، دیون خود را از اموالشان پرداخت کنند مگر در اموالی که داخل در مؤونه باشد»؛ در این مثال، مؤونه از دین استثناء شده است و درک عرفی از این دلیل آن است که اگر مثلاً خانۀ شخص، ابتداء داخل در مؤونه­اش باشد، لازم نیست با فروش آن، دین را ادا کند اما بعد از خروج آن از مؤونه، باید دین ادا شود؛ شبیه این مطلب در مورد «الخمس بعد المؤونه» نیز قابل تطبیق است پس ممکن است حدوثاً شیئی داخل در مؤونه باشد و متعلق خمس نباشد، اما در مرحلۀ بقاء از مؤونه خارج شده و مشمول عمومات خمس قرار گیرد.

آقای شهیدی در مقام پاسخ به نقض ذکر شده، می­فرمایند بحث خمس به لحاظ عقلائی شبیه مالیات بر ارث است نه ادای دین و در بحث مالیات بر ارث این گونه نیست که اگر ابتداء شرط تعلق مالیات وجود نداشت، در ادامه با تحقق شرط، متعلق مالیات قرار گیرد.

### بررسی بیان دوم آقای شهیدی

در رابطه با بیان دوم آقای شهیدی چند نکته وجود دارد و بحث باید از چند جهت تشریح شود.

#### نکتۀ اول: شباهت نداشتن خمس به مالیات

آیا این مطلب صحیح است که بحث خمس در نظر عقلاء و متشرعه، شبیه بحث مالیات است؟

زمانی که بحث از دلیل «لا ضرر» را دنبال می­کردیم، به مطلبی از محقق سیستانی «حفظه الله»[[4]](#footnote-4) برخورد کردیم مبنی بر این که ریشۀ تاریخی خمس، بحث مرباع بوده است. در زمان جاهلیت وقتی جنگی رخ می­داده، رئیس قبیله یک چهارم غنیمت را به عنوان حق الریاسه به خودش اختصاص می­داده که برخی در تحلیل ریشۀ تاریخی خمس، گفته­اند ریشۀ عقلائی حکم خمس، همان مرباع بوده که شارع مقدس آن را از یک چهارم به یک پنجم تقلیل نموده است.

نتیجۀ تحلیل مذکور آن است که خمس هیچ ارتباط و شباهتی با مالیات نداشته باشد. ما با مراجعه به منابع تاریخی گفتیم اثبات این مطلب دشوار است چون مطلب مذکور در حدّ یک گزارش است اما در هر صورت آن مقداری که از ادلۀ خمس نیز به روشنی قابل استفاده است، عبارت از آن است که خمس، از باب حق الریاسه است و ما هر چند بتوانیم زکات را به مالیات تشبیه کنیم اما خمسی که حق الریاسه محسوب می­شود شباهتی با مالیات ندارد.

با عنایت به مطلب مذکور می­توان گفت استثنای مؤونه از خمس، در حقیقت منّتی از جانب رئیس برای مرئوس است به این صورت که رئیس به مرئوس می­گوید وقتی شما به مالتان احتیاج داشتید، من از حق خودم درمی­گذرم.

تصور من این است که خداوند ابتدا در آیۀ ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ...﴾[[5]](#footnote-5) خمس را برای مطلق فائده \_هر چند جزء مؤونه باشد\_ واجب کرده است لذا هیچ صحبتی از استثنای مؤونه نکرده است و هر چند در بحث تحصیل ربح، اخراج مؤونۀ تحصیل ربح در اصل مفهوم غنیمت دخالت دارد اما در مؤونۀ معاش اصل صدق مفهوم غنیمت، ربطی به اخراج مؤونه ندارد و سودی که به دست می­آید می­تواند بیشتر از مؤونه یا کمتر از مؤونه باشد؛ لذا این آیه در بدو امر، خمس را برای مطلق فائده تشریع نموده است بدون این که مؤونه را از آن استثناء نماید.

باید دانست در مورد آیه خمس این بحث مطرح شده است که مراد از غنیمت، خصوص غنائم دار الحرب است یا مطلق غنائم را در بر می­گیرد؟ عده­ای گفته­اند مقصود از «غنمتم» در آیۀ خمس، غنائم دار الحرب است لذا آن خمسی که ابتدا توسط خداوند تشریع شده به غنائم دار الحرب اختصاص داشته اما اهل بیت علیهم السلام با استفاده از حق تشریعی که خداوند به ایشان تفویض نموده، موضوع خمس را توسعه داده و آن را در غیر غنائم دار الحرب نیز تشریع نموده­اند. اما به نظر می­رسد این دیدگاه صحیح نیست و تعلق خمس به مطلق فائده، از خود آیۀ خمس استفاده می­شود نه این که اهل بیت علیهم السلام آن را به مطلق فائده توسعه داده باشند اما در عین حال به دلائلی ائمۀ متقدم، از گرفتن آن خودداری می­کردند. مثلاً به دلیل شرائط سختی که مسلمانان و شیعیان داشتند بر ایشان منّت گذاشته و حقشان را از ایشان نمی­گرفتند. همچنین پذیرش هدایایی که برای اهل بیت علیهم السلام آورده می­شده برایشان دردسرساز بوده لذا ممکن است دریافت خمس توسط ایشان بر خلاف تقیه بوده و برایشان خطرساز می­شده و همین نکات باعث شده تا زمانی که شیعه یک نظام درون­گروهی پیدا کند و به یک نوع استقلال نسبی دست پیدا کند از حق خود چشم­پوشی می­کردند. نظام شبکه­ای وکالت تقریباً در زمان امام جواد علیه السلام گسترده می­شود و در زمان امام هادی علیه السلام گسترش بیشتری پیدا می­کند و در زمان غیبت صغری بسیار گسترده می­شود به این صورت که وکلای مختلف دارای سلسله مراتب بودند؛ مثلاً محمد بن شاذان بن نعیم وکیل نیشابور بوده که زیر نظر وکیل ری یعنی محمد بن جعفر اسدی بوده که او نیز در زمان حسین بن روح زیر نظر حسین بن روح بوده و در زمان محمد بن عثمان زیر نظر محمد بن عثمان بوده است و در سال 312 از دنیا رفته است. نیابت حسین بن روح در سال 304یا305 شروع شده و قبل از او محمد بن عثمان به مدّت 50 سال وکیل ناحیه بوده و یک مدت در زمان امام حسن عسکری علیه السلام دستیار پدرش بوده و بعد از مرگ پدر مستقلاً عهده­دار امور شده است. با تحقق این مجموعۀ وکالتی، خمسِ فوائد نیز جمع­آوری می­شده لذا دستور جمع­آوری خمس به احتمال زیاد ابتداء در زمان امام جواد علیه السلام صورت گرفته است چون با توجه به این که ابوعلی بن راشد هم وکیل امام جواد علیه السلام بوده و هم وکیل امام هادی علیه السلام بوده، ضمیری که در عبارت ابوعلی بن راشد وجود دارد قدری ابهام دارد؛ اما به احتمال زیاد به امام جواد علیه السلام بر می­کردد.

ابوعلی بن راشد عبارتی دارد که می­گوید اموالی که برای امام علیه السلام بود \_که به حسب آنچه در ذهن دارم مربوط به امام هادی علیه السلام است\_ برای من آورده بودند و این اموال نزد من بود.

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَبِي عَلِيِّ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ‏ صَاحِبِ‏ الْعَسْكَرِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ نُؤْتَى بِالشَّيْ‏ءِ فَيُقَالُ هَذَا مَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع عِنْدَنَا فَكَيْفَ نَصْنَعُ فَقَالَ مَا كَانَ لِأَبِي جَعْفَرٍ ع بِسَبَبِ الْإِمَامَةِ فَهُوَ لِي وَ مَا كَانَ غَيْرَ ذَلِكَ فَهُوَ مِيرَاثٌ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ ص.[[6]](#footnote-6)

با توجه به نقل فقیه[[7]](#footnote-7) که در آن بجای صاحب العسکر، به ابی الحسن الثالث تعبیر شده، مقصود از صاحب العسکر، امام هادی علیه السلام است. البته روشن نیست مقصود روایت این باشد که ابوعلی بن راشد در زمان امام جواد علیه السلام نیز وکیل بوده چون ممکن است افراد از قبل این پول­ها را گذاشته بودند.

خلاصه این که شاید با توجه به منابعی که در این زمینه وجود دارد بحث پرداخت خمس به طور جدی در زمان امام هادی علیه السلام مطرح می­شود و نظام وکالت از زمان امام جواد علیه السلام شروع شده و امام جواد علیه السلام یک حق، یک دوازدهمی برای اموال بیان کرده­اند که در همانجا نیز گفته شده، این حق در مورد فوائد هر ساله وجود دارد ولی ابوعلی بن راشد در روایت علی بن مهزیار عَلِيُّ بْنُ مَهْزِيَارَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَلِيِّ بْنُ رَاشِدٍ قُلْتُ لَهُ أَمَرْتَنِي بِالْقِيَامِ بِأَمْرِكَ وَ أَخْذِ حَقِّكَ ... .[[8]](#footnote-8) به احتمال زیاد ناظر به امام هادی علیه السلام می­باشد.

مقصود این است که اصل این حق، به عنوان حق الریاسه و حق الامامه از قبل وجود داشته و ارتباطی به مالیات ندارد؛ و این حق الامامه به حسب ادلۀ اولیه، برای اموالی که جزء مؤونه بودند نیز ثابت بوده اما اهل بیت علیهم السلام، بر مؤمنین منّت گذاشته و این حق را مطالبه نمی­کردند.

بنابراین با توجه به روایاتی که در این زمینه وجود دارد، شیئی که داخل مؤونه بوده و از مخارج ضروری محسوب می­شده نیز به لحاظ موضوعی مشمول ادلۀ وجوب خمس بوده اما اهل بیت علیهم السلام، از این حقی که داشتند چشم­پوشی نموده­اند. در روایتی بیان شده:

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ حُكَيْمٍ مُؤَذِّنِ ابْنِ عِيسَى قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى- وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبى‏ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع بِمِرْفَقَيْهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ أَشَارَ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ هِيَ وَ اللَّهِ الْإِفَادَةُ يَوْماً بِيَوْمٍ إِلَّا أَنَّ أَبِي جَعَلَ شِيعَتَهُ فِي حِلٍّ لِيَزْكُوا.[[9]](#footnote-9)

پس امام باقر علیه السلام اصل خمس را حلال کرده بوده تا مشکل ساز نشود چون بهر حال با این اموال کنیز خریداری می­شده و وقتی این مال حرام باشد، وطی با کنیز نیز حرام بوده و شیعیانی که در اثر وطی با این کنیزها به دنیا می­آمدند حرامزاده می­شدند لذا امام علیه السلام به تعبیر برخی روایات به منظور تحلیل مناکح، خمس را بر مؤمنین حلال کرده بودند.

در نقلیاتی که ائمه علیهم السلام در تفسیر آیۀ ﴿وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ ...﴾[[10]](#footnote-10) بیان نمودند نیز هیچ صحبتی از استثنای مؤونه مطرح نشده و استثنای مؤونه مربوط به بعد است؛ لذا به نظر می­رسد تشریع ابتدائی خمس که توسط خداوند در آیۀ مربوطه صورت گرفته، مطلق بوده و شامل مؤونۀ اشخاص نیز می­شده است ولی اهل بیت علیهم السلام برای تخفیف و تسهیل امور مؤمنین، مؤونه را از خمس استثناء نموده­اند. با این حال مناسب است دوباره به روایات این باب مراجعه کنم و تصور می­کنم از مجموع روایات چنین استفاده شود که استثنای مؤونه تخفیف و امتنانی است که ائمه علیهم السلام برای مؤمنین قائل شدند بنابراین، بحث استثنای مؤونه از خمس، شبیه استثنای مؤونه از دین است یعنی در موارد مؤونه نیز، اصل حق وجود دارد و مقتضی لزوم پرداخت آن موجود است اما اهل بیت علیهم السلام این حق را ساقط نموده­اند بنابراین هیچ شباهتی به مالیات ندارد بلکه شبیه دین است که در صورت مؤونه بودن نیز اصل دین و حق دائن ثابت است اما به دلیل این که اموال شخص در مؤونۀ او داخل است شارع نمی­خواسته مدیون به زحمت بیافتد لذا آن را استثناء نموده است. با این حال دوباره به روایات این بحث مراجعه می­کنم و نکاتی که می­تواند در اثبات یا نفی این مدعا سودمند باشد را بررسی می­کنم.

در روایتی بیان شده قَالَ: قَرَأْتُ عَلَيْهِ آيَةَ الْخُمُسِ فَقَالَ مَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ لِرَسُولِهِ- وَ مَا كَانَ لِرَسُولِهِ فَهُوَ لَنَا ثُمَّ قَالَ‏ وَ اللَّهِ لَقَدْ يَسَّرَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَرْزَاقَهُمْ بِخَمْسَةِ دَرَاهِمَ جَعَلُوا لِرَبِّهِمْ وَاحِداً وَ أَكَلُوا أَرْبَعَةً أَحِلَّاءَ ثُمَّ قَالَ هَذَا مِنْ حَدِيثِنَا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ لَا يَصْبِرُ عَلَيْهِ إِلَّا مُمْتَحَنٌ قَلْبُهُ لِلْإِيمَانِ.[[11]](#footnote-11)

ممکن است گفته شود مستفاد از این روایت آن است که اساساً حق استفاده از چهار پنجم دیگرِ اموال نیز امتنانی است که خداوند برای مؤمنین قائل شده است؛ اما این روایت ناظر به بحث ما نیست بلکه ناظر به این جهت است که اساساً همه چیز ملک خداوند است و خداوند حلّیت استفاده از چهار پنجم را مشروط به پرداخت یک پنجم قرار داده است پس این روایت ناظر به حیثیت دیگری است که خداوند مالک تکوینی همه چیز است و این ملکیت تکوینی خود را در چهار پنجم اعمال نکرده است ولی این بحثی که ما داریم مربوط به ملکیت خدا نیست بلکه مربوط به ملکیت ائمه علیهم السلام است که حیثیتش متفاوت است.

خلاصۀ نکتۀ اول آن است که مقایسۀ استثنای مؤونه در بحث خمس، شبیه مالیات نیست.

### نکتۀ دوم: وجود تفاوت بین مالیات­های عرفی و شرعی

حال اگر از اشکال اول غمض عین نموده و خمس را چیزی شبیه مالیات تلقی کنیم، اشکال دیگر آن است که در مالیات­های عرفی نکاتی وجود دارد که با مالیات شرعی فرق دارد.

این که آقای شهیدی می­گویند در زمان ارث باید شرایط وجود داشته باشد، صحیح نیست چون همین مقدار که در زمان تقسیم ارث، شرایط وجود داشته باشد کفایت می­کند همچنانکه بسیاری از شرایط مطرح شده در مورد غنائم دار الحرب مربوط به زمان تقسیم غنائم است. مثلاً گفته شده اگر شخص کافری مسلمان شود، چنانچه اسلامش قبل از تقسیم غنائم باشد، مستحق دریافت غنیمت می­باشد. علت اصلی مطلب این است که اگر بخواهند چند بار محاسبه کنند دشواری خاصی دارد لذا یک زمان مشخصی را ملاک قرار می­دهند و وجود شرائط در آن زمان مشخص که زمان تقسیم ارث یا غنائم است را مورد بررسی قرار می­دهند. در بحث ارث برخی امور همچون مالکیت ورثه، مربوط به همان زمان ارث است یعنی با مردن پدر، فرزندان مالک اموال او می­شوند هر چند هنوز این اموال تقسیم نشده باشد لذا اگر یکی از فرزندان قبل از تقسیم اموال، مرد، سهم او محاسبه شده و به ورثه­اش می­رسد. اما روشن نیست تمام احکام ارث، مربوط به زمان موت موروث باشد، و تصور من این است که بسیاری از احکام ارث مربوط به زمان تقسیم است چنانچه در غنائم دار الحرب به همین شکل است و ملاک بود و نبود برخی شرایط، مربوط به زمان تقسیم غنائم است.

مالیات بر ارثی که در کلام آقای شهیدی مطرح شده دارای دو جهت است؛ یکی «مالیات» و دیگری «بر ارث بودن».

مقتضای جهت دوم آن است که عقلاء یک زمان مشخص را برای در نظر گرفتن بود و نبود شرایط در نظر می­گیرند و آن زمان مشخص، زمان تقسیم اموال است چون در بحث ارث، پای اشخاص متعددی در میان است و این که بخواهند هر روز بود و نبود شرائط را در مورد اشخاص در نظر بگیرند و از اول محاسبه کنند، عقلائی نیست.

جهت اول نیز مالیات بودن است که ممکن است بود و نبود شرائط را هنگام پرداخت مالیات ملاحظه کنند نه هنگام چعل مالیات لذا اگر شخصی در زمان پرداخت مالیات سندی ارائه دهد که نشان دهد واجد شرائط نیست، از پرداخت مالیات معاف می­باشد.

توضیح بیشتر مطلب را به جلسۀ آینده موکول می­کنیم.

1. ابحاث اصولیه ج6 ص564 [↑](#footnote-ref-1)
2. الانفال: 41. [↑](#footnote-ref-2)
3. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 545 / باب الفي‏ء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ..... ص : 538: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنِ الْخُمُسِ فَقَالَ فِي كُلِّ مَا أَفَادَ النَّاسُ مِنْ قَلِيلٍ أَوْ كَثِيرٍ. [↑](#footnote-ref-3)
4. قاعدة لا ضرر و لا ضرار / 224 / التنبيه الثاني: في تحقيق مضمون الحديث على أساس شواهد الكتاب و السنة ..... ص : 212 [↑](#footnote-ref-4)
5. الانفال: 41. [↑](#footnote-ref-5)
6. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏7 / 59 / باب النوادر ..... ص : 57 [↑](#footnote-ref-6)
7. من لا يحضره الفقيه / ج‏2 / 43 / باب الخمس ..... ص : 39 [↑](#footnote-ref-7)
8. تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان) / ج‏4 / 123 / 35 - باب الخمس و الغنائم ..... ص : 121 [↑](#footnote-ref-8)
9. الكافي (ط - الإسلامية) / ج‏1 / 544 / باب الفي‏ء و الأنفال و تفسير الخمس و حدوده و ما يجب فيه ..... ص : 538 [↑](#footnote-ref-9)
10. الانفال: 41. [↑](#footnote-ref-10)
11. وسائل الشيعة، ج‏9، ص: 485 [↑](#footnote-ref-11)